



دیپلماسی سخت؛

روایت تغییر در مذاکرات ایران و آمریکا

یاسر هاشمی - هفتم اردیبهشت 1404

در روزهایی که اخبار مذاکرات هسته‌ای ایران و آمریکا در صدر رسانه‌های بین‌المللی قرار گرفته، نشانه‌های تازه‌ای از تغییر در الگو، زبان و حتی فلسفه پشت این گفت‌وگوها دیده می‌شود. برخلاف دوره‌های گذشته که تلاش‌ها غالباً بر یافتن نقاط توافق و تنش‌زدایی متمرکز بود، این بار به نظر می‌رسد که مذاکرات وارد مرحله‌ای سخت‌تر، فنی‌تر و البته سیاسی‌تر شده است؛ مرحله‌ای که در آن فشار، تهدید غیرمستقیم و نمایش قدرت، نقش پررنگ‌تری نسبت به مصالحه و خوش‌بینی دیپلماتیک یافته‌اند.

آغاز این روند تازه را شاید باید در همان دور نخست گفت‌وگوهای مستقیم اخیر میان ایران و آمریکا در عمان جست‌وجو کرد؛ جایی که تهران، برای نخستین بار پس از ماه‌ها توقف تماس‌ها (در دور اول)، یک بسته پیشنهادی سه‌مرحله‌ای را روی میز گذاشت. بسته‌ای که اگرچه در ظاهر منطقی و حساب‌شده بود، اما بازتاب‌های سیاسی و رسانه‌ای آن در واشنگتن و فراتر از آن، به شکلی شگفت‌انگیز سرنوشت مسیر مذاکرات را تغییر داد.

پیشنهاد ایران شامل سه گام مشخص بود: در گام نخست، ایران متعهد می‌شد که سطح غنی‌سازی اورانیوم خود را به ۳.۶۷ درصد کاهش دهد؛ مشروط بر آنکه آمریکا دارایی‌های بلوکه‌شده ایران را آزاد کرده و اجازه فروش آزاد نفت را صادر کند. در گام دوم، تهران وعده توقف کامل غنی‌سازی و بازگشت بی‌قید و شرط بازرسان آژانس بین‌المللی انرژی اتمی را مطرح کرد؛ در مقابل، واشنگتن باید مانع فعال شدن مکانیسم ماشه می‌شد و بخشی از تحریم‌ها را برمی‌داشت. در گام سوم و نهایی، ایران متعهد می‌شد همه ذخایر اورانیوم غنی‌شده خود را به کشوری ثالث (احتمالاً روسیه) منتقل کند، در حالی که آمریکا موظف بود توافق نهایی و جامع را به تصویب کنگره برساند و تمامی تحریم‌ها را لغو کند.

این پیشنهاد زمانی مورد توجه ویژه قرار گرفت که استیون ویتکاف، نماینده ویژه آمریکا در مذاکرات، در حاشیه برگه‌های پیشنهادی ایران عبارت "perfect" را یادداشت کرد. در آن لحظه، امیدهایی شکل گرفت که شاید مسیری جدید برای احیای نوعی توافق هسته‌ای بین دو کشور باز شده است. اما این امید کوتاه‌مدت دیری نپایید. انتشار خبر یادداشت ویتکاف موجی از انتقادات تند علیه او در واشنگتن به راه انداخت؛ مخالفان سرسخت جمهوری اسلامی در آمریکا و اسرائیل، ویتکاف را به ساده‌لوحی و عدم درک واقعی از ماهیت تهدید ایران متهم

کردند. رسانه‌های تندرو حتی به سوابق قبلی او در پرونده‌های اوکراین و غزه پرداختند و صلاحیتش برای مدیریت چنین مذاکرات حساسی را زیر سوال بردند.

زیر این فشارها، کاخ سفید تصمیم گرفت تیم مذاکره‌کننده خود را بازآرایی کند و چهره‌ای سرسخت‌تر و حرفه‌ای‌تر را به میدان بفرستد؛ فردی که نه تنها مذاکره‌گری دیپلماتیک باشد، بلکه نماد تغییر فلسفه برخورد آمریکا با ایران نیز به شمار رود. اینجا بود که نام مایکل آنتون به میان آمد.

مایکل آنتون، متفکری از جناح راست محافظه‌کار آمریکا، فارغ‌التحصیل علوم سیاسی و فلسفه و نویسنده مقاله معروف «پرواز ۹۳» در سال ۲۰۱۶ است؛ مقاله‌ای که حمایت تمام‌قد او از دونالد ترامپ را به شکلی جسورانه بیان کرد. آنتون که هم در دولت اول ترامپ و هم در دولت جدید او حضوری مؤثر داشته، نگاه خاصی به نظم جهانی، تهدیدات نوظهور و نقش آمریکا در جهان دارد. برای او، سیاست خارجی چیزی نیست که بر پایه آرمان‌شهرگرایی یا لیبرالیسم جهانی بچرخد؛ بلکه میدان بی‌رحمانه‌ای است که در آن تنها زبان قدرت فهمیده می‌شود.

با ورود آنتون به مذاکرات ایران، فضای گفت‌وگوها نیز تغییر کرد. دیگر هدف اصلی، دستیابی سریع به توافق نبود؛ بلکه شکل دادن به مسیری بود که در آن، ایران تحت بیشترین میزان فشار ممکن و در کمترین زمان مجبور به پذیرش محدودیت‌های سخت‌گیرانه شود. مایکل آنتون بر این باور است که ایران تنها زمانی به عقب‌نشینی واقعی تن می‌دهد که تهدیدهای معتبر نظامی و فشارهای اقتصادی فلج‌کننده را کاملاً جدی بداند؛ وگرنه، در فضای دیپلماسی سنتی، تنها زمان می‌خرد و پروژه‌های خود را بی‌سر و صدا پیش می‌برد.

از این منظر، شاید انفجار اخیر در بندر شهید رجایی را نیز باید بخشی از همین رویکرد جدید تحلیل کرد. این حادثه درست در روز برگزاری دور سوم مذاکرات ایران و آمریکا در عمان رخ داد. هرچند رسماً هیچ طرفی مسئولیت آن را بر عهده نگرفت، اما در فضای رسانه‌ای و تحلیلی، این انفجار به عنوان پیامی غیرمستقیم اما آشکار به تهران تفسیر شد: ادامه مذاکرات بدون امتیازدهی واقعی، ممکن است با عواقب ملموس و ناخوشایندی همراه شود.

تغییر فلسفه مذاکرات را همچنین می‌توان در لحن تیم آمریکایی مشاهده کرد. اگر در گذشته نشانه‌هایی از مصالحه تدریجی و امتیازدهی‌های متقابل دیده می‌شد، امروز خطوط قرمز آمریکا واضح‌تر و غیرقابل مذاکره‌تر به نظر می‌رسند. تیم تحت هدایت آنتون با دقت وسواس‌گونه‌ای روی جزئیات فنی برنامه هسته‌ای ایران تمرکز کرده و تلاش می‌کند توافقی شکل بگیرد که راه‌های فرار احتمالی را برای تهران به حداقل برساند.

اما تحولی که این روزها در مذاکرات دیده می‌شود تنها محدود به تغییر افراد یا تاکتیک‌ها نیست؛ بلکه در لایه‌ای عمیق‌تر، بازتاب‌دهنده تغییر در خود فلسفه برخورد واشنگتن با پرونده ایران است. مقایسه رویکرد کنونی با شیوه دولت پیشین آمریکا به روشنی این تغییر را نشان می‌دهد.

در دوران ریاست جمهوری جو بایدن، سیاست کلی ایالات متحده در قبال ایران بر مبنای نوعی استراتژی پسیو (منفعل) یا به عبارتی «مهار تدریجی» استوار بود. دولت بایدن تلاش می‌کرد با اتکا به مذاکرات چندجانبه،

بازگشت به برجام و ایجاد مشوق‌های محدود اقتصادی، تهران را به عقب‌نشینی در برنامه‌های هسته‌ای و منطقه‌ای خود ترغیب کند. این رویکرد بیش از آنکه به تهدید متکی باشد، به گفتگو و ایجاد فضایی برای تصمیم‌گیری‌های تدریجی امید بسته بود. در عمل اما این سیاست، با طولانی شدن مذاکرات و مقاومت‌های پنهان ایران، به نوعی فرسایش سیاسی انجامید؛ فرسایشی که منتقدان بایدن آن را نشانه‌ای از ضعف آمریکا در قبال تهدیدهای فزاینده ایران می‌دانستند.

در مقابل، اکنون با بازگشت ترامپ و حضور چهره‌هایی چون مایکل آنتون، فلسفه‌ای کاملاً متفاوت بر سیاست خارجی آمریکا حاکم شده است: استراتژی اکتیو (فعال و تهاجمی). در این چارچوب، اصل بر این است که دشمن تنها در مواجهه با فشار واقعی و تهدید محسوس تغییر رفتار خواهد داد. از این منظر، ابزارهایی چون مذاکرات دیپلماتیک ارزش خود را تنها زمانی حفظ می‌کنند که پشتوانه‌ای از قدرت سخت — از تحریم‌های فلج‌کننده گرفته تا نمایش قدرت نظامی — در کنارشان وجود داشته باشد.

مفهوم “نشان دادن دندان” دقیقاً در همین جا معنا پیدا می‌کند. در منطق تیم آنتون، لبخند دیپلماتیک بدون تهدید واقعی، نه تنها بازدارندگی نمی‌آورد بلکه دشمن را به ادامه بازی زمان‌بر تشویق می‌کند. بنابراین ضروری است که همزمان با مذاکرات، اقدامات عینی‌ای صورت گیرد که به طرف مقابل بفهماند گزینه‌های جایگزین — از تحریم‌های تازه گرفته تا ضربات محدود عملیاتی — واقعی و در دسترس هستند. در همین چارچوب است که انفجار در بندر شهید رجایی یا تحرکات غیررسمی دیگر، نه به عنوان وقایع تصادفی، بلکه به عنوان پیام‌هایی دقیق و حساب‌شده قابل تفسیرند: پیام‌هایی که نشان می‌دهند بازی جدید قواعد سخت‌گیرانه‌تری دارد.

شاید در میان تحلیل‌های سخت و سرد از مذاکرات، نباید فراموش کرد که پشت هر رخداد امنیتی یا اقتصادی، سرنوشت انسان‌های واقعی نهفته است. انفجار در بندر شهید رجایی، اگرچه در تحلیل‌های سیاسی به عنوان پیامی ژئوپلیتیک تلقی شد، اما در واقع یک فاجعه ملی بود. حادثه‌ای که نه فقط زیرساخت‌های اقتصادی مهم کشور را هدف گرفت، بلکه جان شماری از کارگران و شهروندان بی‌گناه را نیز گرفت یا به شدت مجروح کرد. در این میان، نباید از یاد برد که هر ضربه‌ای به دروازه‌های اقتصادی ایران، در نهایت فشار مضاعفی بر زندگی مردم عادی وارد می‌آورد؛ مردمی که خود قربانی اصلی این نزاع‌های پنهان و آشکار هستند. اشاره به این ابعاد انسانی و ملی، ضروری است تا تحلیل‌هایمان از مسیر سخت دیپلماسی، رنگ بی‌تفاوتی به خود نگیرد و همواره آگاه باشیم که پشت هر جمله سرد در مذاکرات، زندگی گرم انسان‌هایی در جریان است.

در واقع، دیپلماسی جدید آمریکا در قبال ایران، دیپلماسی لبخند نیست؛ دیپلماسی چهره‌ی مصمم و گاه دندان‌های نیمه‌آشکار است. در این رویکرد، نرمش و انعطاف تنها زمانی معنا پیدا می‌کند که طرف مقابل خطر واقعی را حس کرده باشد — خطری که اگر درک نشود، ممکن است به سرعت به گزینه‌های سخت‌تر سوق یابد.

با این اوصاف، آینده مذاکرات چگونه رقم خواهد خورد؟ پاسخ این سؤال به میزان درک طرف ایرانی از تغییرات اخیر بستگی دارد. اگر تهران این پیام‌ها را به درستی بخواند و آماده امتیازدهی‌های واقعی شود، شاید مسیر رسیدن به توافقی جامع باز است. اما اگر طرف ایرانی گمان کند که می‌تواند با تکرار الگوهای قبلی — خرید

زمان، دادن وعده‌های مبهم، و استفاده از شکاف‌های سیاسی داخلی آمریکا — از این مرحله عبور کند، خطر تشدید فشارها و حتی اقدامات سخت‌تر بسیار جدی خواهد بود.

در سوی دیگر، آمریکا نیز در وضعیتی نیست که مایل باشد به هر قیمتی توافقی به دست آورد. بازگشت ترامپ به قدرت، تغییر در تیم سیاست خارجی و چرخش به سمت سیاست‌های اولترا-ملی‌گرایانه، همگی نشانه‌هایی هستند که نشان می‌دهند این بار کاخ سفید به دنبال توافقی “واقعی” است؛ توافقی که هم در برابر مخالفان داخلی قابل دفاع باشد، هم ابزار فشار مؤثری در دست دولت آمریکا باقی بگذارد.

در نهایت، باید پذیرفت که فضای مذاکرات امروز دیگر شباهتی به فضای سال‌های ۲۰۱۵ یا حتی ۲۰۲۱ ندارد. در این میدان تازه، زبان تفاهم به زبان تهدید آمیخته شده است. پیشنهاد ایران هرچند در ظاهر منطقی بود، اما شاید خیلی دیر مطرح شد؛ در زمانی که واشنگتن تصمیم گرفته بود دیگر به سیاست لب‌خند و صبر استراتژیک اکتفا نکند.

سؤال بزرگ این است که آیا ایران آمادگی دارد قواعد این بازی جدید را بپذیرد یا نه. پاسخ این سؤال، سرنوشت مذاکرات را تعیین خواهد کرد — و شاید سرنوشت بسیاری چیزهای دیگر را نیز.

یاسر هاشمی

هفتم اردیبهشت ۱۴۰۴